

## بنیانگذاران عقائد وهابیت (قسمت اول)

مؤسس و بنیانگذار مسلک وهابیت «محمد بن عبدالوهاب» از علمای «نجد» بود که در قرن دوازدهم هجری می‌زیست...



مؤسس و بنیانگذار مسلک وهابیت «محمد بن عبدالوهاب» از علمای «نجد» بود که در قرن دوازدهم هجری می‌زیست. (شرح حال او بعدا ذکر خواهد شد). ولی باید بدانیم که وی، مبتکر و به وجود آورنده عقائد وهابیان نبود، بلکه قرن‌ها قبل از او این عقائد یا قسمتی از آنها توسط بعضی از علمای حنبلی اظهار شده ولی به صورت مسلک جدید درنیامده بود.

اینک به بعضی از کسانی که قرن‌ها قبل از «محمد بن عبدالوهاب» این عقائد را اظهار داشته‌اند، اشاره می‌کنیم از [آن] جمله :

1 - «حسن بن علی بریهاری» در قرن چهارم عالم معروف حنبلی «ابو محمد، حسن بن علی بن خلف بریهاری» قسمتی از این عقائد را اظهار داشت. وی در عصر خود، شیخ و پیشوای حنبلی‌ها بود که به سال 233 در بغداد متولد شد و در آنجا نشو و نما کرد و از دوران تحصیل و اساتید وی اطلاعی در دست نیست. او عالم کج‌اندیش و کینه‌توز بود و سخنان منکر و ناشناخته زیادی می‌گفت و بود که برای اولین بار زیارت قبور را منع کرد و نوحه‌گری و مرثیه‌خوانی بر امام حسین (علیه السلام) و زیارت او را قذغن ساخت و به کشتن نوحه‌خوانان دستور داد. از جمله این که نوحه‌گری بود به نام خلب که در کار خود ماهر بود و صدای خوبی داشت و قصیده‌ای را که با این بیت شروع می‌شود:

ایها العینان فیضا و استهلا لا تغیضا

در رثای امام حسین (علیه السلام) می‌خواند. تنوخی مولف کتاب «نشوار المحاضره» می‌گوید: آن را در خانه یکی از روسا شنیدیم. در آن موقع حنابله در بغداد نفوذ زیادی داشتند و از ترس آنها کسی جرأت نوحه‌گری و روضه‌خوانی بر امام حسین (علیه السلام) را نداشت مگر این که در نهان یا در پناه قدرت سلطان باشد نوحه هم جز مرثیه‌های حسین (علیه السلام) و اهل بیت نبود و هیچ تعرضی به سلف نمی‌شد با وجود این، بریهاری از این امر آگاه شد دستور داد نوحه‌گر را پیدا کنند و او را به قتل برسانند. در آن موقع حنابله در بغداد مکرر به فتنه‌انگیزی و اذیت و آزار مردم می‌پرداختند. آنها در بغداد مسجدی بنا کردند که مرکز فتنه و فساد بود به همین جهت مردم آن را مسجد ضرار نامیدند (آن را به مسجد ضراری که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را خراب کرد، مانند کردند) و به «علی بن عیسی» وزیر شکایت کردند و او دستور ویران کردن آنجا را داد (1).

او دارای آراء مخصوصی بود و هرکس با آراء و عقائد او مخالفت می‌ورزید، شدت عمل به خرج می‌داد و یاران خود را وادار می‌کرد که با خشونت با مردم رفتار کنند. خانه‌های مردم را غارت نمایند و مزاحم کارهای مردم باشند و هرکس سخنانشان را نپذیرد او را بترسانند. یکی از موارد آن، داستان حمله آنها به «محمد بن جریر طبری» مورخ معروف است.

گویند: طبری در سفر دوم از طبرستان به بغداد در یک روز جمعه در مسجد جامع، حنبلیها نظر او را درباره «احمد بن حنبل» و نیز حدیث نشستن خدا بر روی عرش، پرسیدند.

پاسخ داد که مخالف «احمد بن حنبل» به حساب نمی‌آید. حنبلیها گفتند علماء در اختلافات او را به حساب آورده‌اند. طبری جواب داد که من نه خود او را دیده‌ام که از وی روایتی شده باشد و نه با یکی از اصحاب او که مورد اعتماد باشد، برخودام. و اما حدیث جلوس خداوند بر عرش، امری محال است.

حنبلیهها و اصحاب حدیث چون این سخن از طبری شنیدند به او حمله بردند و دوانهای خود را به طرف وی پرتاب کردند، او ناگزیر به خانه خود پناه برد، حنبلیها که تعدادشان به هزاران تن می‌رسید، خانه‌اش را سنگباران کردند به طوری که در جلو خانه او تل بزرگی از سنگ پدید آمد. «نازوک» رئیس شرطه بغداد، با هزاران سپاهی در رسید و طبری را از شر حنابله رها کرد و یک روز تمام در آنجا ماند و دستور داد سنگها را از خانه او دور کردند (2).

نویسندگان حنبلی مانند «ابن کثیر و ابن عماد» درباره «بریهاری» مطالب مبالغه‌آمیزی نوشته‌اند از جمله این کثیر نوشته: بریهاری در نزد عموم مردم احترام زیادی داشت روزی بالای منبر در حال موعظه، عطسه کرد، تمام حاضرین او را «تشمیت» گفتند. یعنی جمله «یرحمک الله» را بر زبان جاری ساختند. صدای اهل مجلس به کوچ و بازار رسید هرکس شنید او نیز گفت و این امر تا آنجا وسعت یافت که اهل بغداد، جمله یرحمک الله را بر زبان راندند، فریاد یرحمک الله مردمیه قصر خلیفه رسید، این امر بر خلیفه گران آمد، جمعی نیز سعایت کردند، در نتیجه در صدد دستگیری وی بر آمدند و او متواری شد و پس از یک ماه در گذشت (3).

اما حقیقت این است که علت عمده‌ای که باعث شد خلیفه حکم دستگیری او را صادر کرد، مطالبی بود که برخلاف عقیده مردم اظهار می‌داشت.

غرض، خلیفه به وزیر خود «ابی علی بن مقله» دستور داد او را دستگیر سازد تا فتنه‌ها بخوابد و اوضاع آرام گیرد. «بریهاری» خود را مخفی کرد (4). تا این که با جمعی از یارانش دستگیر و به بصره تعیند گردید (5). سپس بر بهاری در زمان راضی (322ه) به سال 323 با یاران خود به بغداد برگشت (6). راضی از جریان مطلع شد و به رئیس شرطه دستور داد در بغداد از یاران بریهاری نباید دو نفر در یکجا جمع شوند. بدر خرنسبی (صاحب شرطه) گروهی از اتباع او را به زندان افکند و خود بریهاری متواری شد. «ابوعلی مسکویه» می‌نویسد: علت اقدام مزبور این بود که بریهاری و پیروانش پیوسته فتنه‌انگیزی می‌کردند. درباره این گروه از طرف خلیفه الراضی توقعی صادر گردید، خلیفه در توقیع خود، اعمال و معتقدات اتباع بریهاری را از قبیل این که شیعیان اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به کفر و ضلالت نسبت داده و زیارت قبور امامان و پیشوایان دینی را انکار کرده‌اند، ذکر نموده و به سختی بر آن تاخته است و تهدید کرده که هرگاه دست از کارهای خویش برندارند گردنشان را خواهد زد و خانه و محله‌های آنها را به آتش خواهد کشید (7).

«ابن اثیر» در تاریخ خود، در حوادث سال 323 تحت عنوان فتنه حنابله در بغداد، چنین نوشته است که در این سال (323) کار حنبلیها در بغداد بالا گرفت و قدرتی پیدا کردند.

«بدر خرنسبی» صاحب شرطه، در دهم جمادی الاخره دستور داد در دو طرف جسر بغداد ندا کردند که از اصحاب بریهاری حنبلی، دو نفر نباید با هم باشند و حق ندارند در خصوص مذهب خود مناظره کنند، امام جماعتشان باید در نماز صبح و مغرب و عشاء «بسم الله» را بلند و آشکارا بگویند. این اقدام صاحب شرطه مفید واقع نشد، بلکه

فتنه‌جویی یاران بربرهاری فزونی گرفت. نابینایانی که در مسجد منزل‌داشتند آنها را وادار کردند تا هر شافعی مذهبی که وارد مسجد شود، او را تانزدیک مردن کتک بزنند. این اثر سپس از توقیع خلیفه که آن را برای جنابه خواندند، سخن گفته و این‌چنین ادامه داده است که خلیفه «الراضی» یاران بربرهاری را سخت توبیخ کرده و به شدت آنها را تهدید نموده است به این علت که برای خداوند، مانند و شیبهی‌قائل بودند و ذات احدیت را دارای کف دست و انگشتان و دو پا با کفش از طلا و صاحب گیسوان، تصور می‌کردند و می‌گفتند که خداوند به آسمان بالا می‌رود و به دنیا فرود می‌آید.

همچنین «ثم طعنكم على خيار الامنه و نسبتكم شيعة آل محمد[صلی الله علیه و آله و سلم] الی الكفر والاضلال، ثم استدعواكم المسلمين الی الدین بالبدع الظاهره و المذاهب الفاجره التي لا يشهد بها القرآن وانكاركم زیاره قبور الامنه و تشنیعكم علی زوارها بالابتداع و انتم مع ذلك تجتمعون علی زیاره قبر رجل من العوام لیس بذی شرف ولا نسب و لا سبب برسول الله[صلی الله علیه و آله و سلم] و تدعون له معجزات الانبیاء وكرامات الاولیاء فلعن الله شیطانا زین لكم هذه المنكرات و ما اغواه...» (8).

«بر برگزیدگان از امامان طعن می‌زدند و شیعه آل محمد را به کفر و گمراهی، نسبت می‌دادند، و مسلمانان را به بدعتها آشکار و مذاهب زشت که در قرآن نامی از آنها نیست، دعوت می‌نمودند آنها درحالی که زیارت قبور ائمه را منع می‌کردند و عمل زائران قبور ائمه را زشت می‌شمردند و آنها را بدعت‌گزار می‌دانستند، خودبه زیارت قبر مردی از عوام که هیچ نسبتی هم با رسول الله[صلی الله علیه و آله و سلم] نداشت امر می‌کردند و برای او معجزاتی مانند معجزات پیامبران و اولیاء الهی ادعای نمودند. خداوند شیطان را لعنت کند که این اعمال زشت را بر آنها زینت داده است». از توقیع خلیفه چنین معلوم می‌شود که اتباع بربرهاری درحالی که زوار قبور ائمه را بدعت‌گزار می‌دانستند، به زیارت قبر مردی از عوام که هیچ نسبتی هم با رسول خدا[صلی الله علیه و آله و سلم] نداشت، امر می‌کردند. سرانجام بربرهاری در سال 329 در سن 96 سالگی در مخفیگاه دوم فوت کرد درحالی‌که در خانه زنی خود را پنهان کرده بود در همان خانه بدون این که کسی بداندا و را غسل دادند و کفن کردند و در همانجا به خاک سپردند (9).

ملاحظه می‌کنیم، سخنان بربرهاری که در توقیع خلیفه به آن اشاره شده، قسمتی از عقائدی است که بعداً به وسیله «ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب» اظهار شده است. مهمترین کتاب بربرهاری «شرح کتاب السنه» است که در آن کتاب عقائد و آراء خاص خود را بیان کرده است و ابن عماد حنبلی نمونه‌هایی از عقائد او را بیان داشته است از جمله گفته: بربرهاری در کتاب شرح کتاب السنه گفته است: هر سخنی که از مردم زمان خود می‌شنوی در پذیرفتن و عمل به آن عجله مکن تا برای تو معلوم شود آیا درباره آن از صحابه و یا از علماء سخنی رسیده است یا نه؟

اگر چیزی از صحابه یا علماء وارد شده باشد تنها آن را بپذیر و به غیر آن عمل مکن که در آتش می‌افتی. آگاه باش که سخن گفتن درباره حق تعالی از چیزهایی است که تازه پیدا شده و این امر بدعت و گمراهی است. درباره خدا همان را بگو که خداوند در قرآن خود را به آن وصف کرده یا پیامبر برای اصحابش بیان داشته است. نیز باید به این امر ایمان داشت که مردم، در روز قیامت خدا را باچشمانی که در سر دارند، می‌بینند و خداوند بدون واسطه به حساب بندگانش خود می‌رسد. همچنین باید ایمان داشت بر این که رسول خدا[صلی الله علیه و آله و سلم] از گناهکاران در روز قیامت و در سر بل صراط، شفاعت می‌کند و تمام پیامبران و نیز صدیقین و شهداء و صالحین، حق شفاعت دارند. ایمان به این که بهشت و جهنم خلق شده‌اند بهشت در آسمان هفتم و سقف آن عرش است و دوزخ در زیر طبقه هفتم زمین قرار دارد. و نیز ایمان به فرود آمدن حضرت عیسی(علیه السلام) از آسمان و این که دجال را می‌کشند و از دواج می‌کند و پشت سر قائم آل محمد(صلی الله علیه و آله و سلم) نماز می‌خواند، سپس از دنیا می‌رود (10). هرکس به تشییع جنازه بدعت‌گزار می‌رود تا از تشییع باز گردد، در دشمنی خداست...

2 - عبیدالله بن محمد بن محمد بن حمدان عکبری مکنی به «ابوعبدالله» و معروف به «ابن بظه» از فقهاء و محدثین حنبلی است که در سال 304 در عکبری (واقع در ده فرسنگی بغداد) متولد شد و در سال 384 در 83 سالگی در همانجا درگذشت او برای تحصیل و فراگرفتن حدیث به مکه و سرحدات و بصره و سایر شهرها مسافرت نمود و سپس به زادگاه خود مراجعت و مدت چهل سال منزوی و خانه‌نشین گردید و کتابهایی نوشت از جمله «الابانه علی اصول السنه والدیانه» (11) او عالم کج‌اندیش بود که زیارت و شفاعت پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) را انکار کرد، و معتقد بود که سفر برای زیارت قبر پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) سفر معصیت می‌باشد و باید نماز را در این سفر تمام خواند و قصر آن جایز نیست (12). همچنین عقیده داشت که هرکس سفر به زیارت قبور انبیاء و صالحان را عبادت بداند، عقیده او مخالف سنت پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و برخلاف اجماع می‌باشد (13). «خطیب بغدادی» شرح حال ابن بظه را ذکر کرده و ایرادهایی به او وارد آورده است، و گفته روایات او ضعیف است. «ابن جوزی» که ناشر افکار اوست، به ایردهای خطیب جواب داده است (15). «ابن تیمیه» و «محمد بن عبدالوهاب» اهم عقائد خود را از او گرفته‌اند. (16)

پی‌نوشت‌ها:

- 1 - نشوار المحاضره ، ج2، ص 134.
- 2 - ارشاد یاقوت، ج6، ص 436.
- 3 - البدایه والنهایه، ج11، ص 201.
- 4 - کامل ابن اثیر، ج6، ص 282.
- 5 - الوافی بالوفیات، ج12، ص 146 - شذرات الذهب، ج2، ص 319.
- 6 - طبقات الحنابله نابلسی، ص 299 - الاعلام زرکلی، ج2، ص 201.
- 7 - تجارب الامم، ج5، ص 322.
- 8 - کامل ابن اثیر، ج6، ص 248.
- 9 - المنتظم ابن جوزی، ج6، ص 32 - الوافی بالوفیات، ج12، ص 146.
- 10 - به نقل شذرات الذهب، ج2، ص 321 - 320.
- 11 - ایضاح المکنون، ج1، ص 8.
- 12 - کتاب الرد علی الاخوانی، ابن تیمیه، ص 27.
- 13 - همان کتاب، ص 30.
- 14 - تاریخ بغداد، ج10، ص 5 - 371.
- 15 - المنتظم، ج7، ص 193.
- 16 - وهابیان مذهب خود را تازه نمی‌دانند، بلکه می‌گویند این مذهب سلف صالح است و از این روی خود را سلفیه می‌نامند(فقهی، علی اصغر، وهابیان، ص17، انتشارات

صبا.

داود الهامی

منبع : مکتب اسلام- سال 1377- شماره 5